

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

استادان محترم و دوستان عزیز و گرمی، پیش از آنکه به معرفی فرهنگ ناشناخته و دست نخورده و غنی ما، به خصوص به موسیقی اصیل جنوب شرقی ایران، سیستان و بلوچستان که از نظر مساحت یکی از بزرگترین استانهای میهن عزیزمان است، بپردازم، لازم می بینم مختصری راجع به موقعیت این قسمت دورافتاده و عقب مانده وطن و تاریخچه مرزداران دلیر و همیشه جان برکف این آب و خاک، عرایضی به استحضار برسانم.

استان سیستان و بلوچستان، از شمال به استان خراسان، از جنوب به دریای عمان، از شرق به کشورهای پاکستان و افغانستان و از مغرب به استانهای کرمان و هرمزگان محدود است. سیستان و بلوچستان، روی هم رفته، با دو کشور پاکستان و افغانستان، ۱۸۰ کیلومتر مرز مشترک دارند. اما بلوچستان با وسعتی معادل ۱۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع، از شمال به سیستان و کویر لوت، از خاور به پاکستان، از جنوب به دریای عمان و از باختر، به استان کرمان محدود است. «ملک شاه کوه» که نقطه مشترک مرزی ایران و پاکستان و افغانستان است تا بندر کراچی ... که مرز آبی با کشور پاکستان دارد به طول معادل ۵۶۰ کیلومتر است. مورخ یونان قدیم، هرودوت، ملقب به پدر تاریخ، در این منطقه از سه ناحیه درنگیانا، آرخوسیا و گدروسیا نام برده اند که از نظر پژوهشگران و تاریخ نویسان بعدی، درنگیانا، اسم آن زمان سیستان بوده، آرخوسیا که به مرور زمان آریاویره شد، به قندهار می گفتند و گدروسیا و گدروشیا یا گدروزیا هم مکان سابقی که قسمت وسیعی از آن در حال حاضر در پاکستان و قسمتی هم در افغانستان قرار دارد، بوده است که به قول دکتر محمدابراهیم باستانی

پاریزی، قسمتی از خاک کرمان را هم شامل می شده است. داریوش اول، در کتیبه بیستون از بیست و سه استان تابع خود نام می برد که یکی از آنها ماکا بوده است. شایان ذکر است که به قول دکتر علی اکبر جمفری، زبانی که کتیبه بیستون به آن نوشته شده، با تفاوت بسیار کم همان زبانی است که امروزه به جز منطقه سرحد زمین، در کل بلوچستان ایران و پاکستان به آن صحبت می کنند و به قول معروف، به آن لهجه امکانی می گویند. هرودوت، مورخ یونانی، ماکایاماکیا را بخشی از چهاردهمین امپراتوری ایران، در زمان داریوش اول، ۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل از میلاد شناخته است که در سال ۳۳۰ پیش از میلاد و پس از شکست داریوش سوم، به دست اسکندر، تحت نفوذ یونانیان درآمد. امروز، در مورد تاریخ دقیق قوم بلوچ در زمان باستان مدارک مستند و اسناد مدون و معتبری در دسترس نیست، به جز قسمتهای مختلف و مختصری از داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی که آن هم به طور پراکنده است. البته اسکندر یونانی، که در سال ۳۳۰ پیش از میلاد، داریوش سوم شاهنشاه ایران را مغلوب خود ساخت و سپس به هند رفت و پادشاه هند را نیز شکست داد، تاریخ نویسانی هم در رکاب داشت که به طور اختصار، ذکری از منطقه بلوچستان فعلی به میان آورده اند. طبق شاهنامه فردوسی، تعدادی از طوایف بلوچ که از حلب و سوریه کوچ کرده و در زمان کیخسرو، ۵۸۵ قبل از میلاد، در لشکر او بر علیه افراسیاب که سیاوش را به قتل رسانده بود، به جنگ پرداخته، افراسیاب را به قتل می رسانند. فردوسی اشاره ای به این امر نموده و می گوید:

از این گرد از آن نامداران سوار
دلبران جنگنده و دو هزار
هم از پهلوی پارس کوچ و بلوچ
ز گیلان جنگی و دشت سروج

موسیقی

سخنرانی اشرف سربازی

بلوچ،

(کارشناس فرهنگ
و موسیقی بلوچستان)

برخاسته از عمق تاریخ

پس حکیم طوس شجاعت، رزم آرای و تجهیزات جنگی لشکر بلوچ را که پرچمی ویژه به علامت کله پلنگ داشته، ارج نموده می گوید:

سپهدارشان اشکش تیزهوش
که با رای دل بود و با مغز خوش
درفشی برآورده پیکر پلنگ
همی از درفشش بیازید جنگ

بلوچ که بنا حیثیت قومی همیشه آزاده و کوچ نشین بوده است و در طول تاریخ، نه پادشاهی و شهری گری و یک جانشینی را برای خود دوست می داشت و نه پای بندی و غلامی و بندگی را. به استناد شاهنامه وقتی اردشیر می خواست بلوچ ها را کاملاً تحت تسلط خود درآورده، مطیع و فرمانبردار خود سازد، با مقاومت سرسختانه بلوچ ها روبه رو گشت و نتوانست در این باره، کاری از پیش ببرد. بدین جهت، بالاخره دست از تصمیم خود برداشت. اما انوشیروان که به قدرت شاهنشاهی خود می بالید، از پیش آمدهای جدی خود سرمشق نگرفت و به شکایت و اتهام یک دهقان روستایی به طوایف بلوچ، که در کوههای الان قفقاز و آذربایجان و گیلان و مازندران پراکنده بودند، با نیروی عظیمی شخصاً لشکر کشید. بلوچ ها نیز بالاچار از راه دشت به سوی کرمان، سیستان و ماکران کوچ کردند. حکیم ابوالقاسم فردوسی، ظلم و بیدادگری های

انوشیروان، پادشاه عادل و دادگستر ساسانی را به طوایف بلوچ و گیلانیان، از بیت ۹۰۸۴ شاهنامه به این صورت، به قلم آورده است:

همی رفت و آگاهی آمد به شاه
که گشت از بلوچی جهانی پناه
ز بس کشتن و غارت و تاختن
زمین را به آب اندر انداختن
ز گیلان تباهی فزون است این
ز نفرین پراکنده گشت آفرین
دل شاه نوشیروان شد غمی
برآسیخت اندوه با خر می
بدو گفت گویند کای شهریار
به پالیز گل نیست بی رنج خار
به کار بلوچ از جمنند اردشیر
بکوشید با کاردانان پیر
نبرد سودمندی به افزون رنگ
نه از بند و رنج و نه پیکار و جنگ
اگر چند بود این سخن ناگزیر
بپوشید بر خویشتن اردشیر
ز گفتار دهقان برآشفست شاه
به سوی بلوچ اندر آمد به راه
چو آمد به نزدیک آن برزکوه
بگردید گرداندرش با گروه
بدانگونه گرداندر آمد سپاه
که بستند بر مار و بر مور راه
منادبگری گرد لشکر بگشت
خروش آمد از کوه و از غار و دشت
که هرگز بلوچی بیابان خورد
چه از تیغ داران و مردان: کرد



بعد از ظهور اسلام، در زمان یزدگرد سوم نیز هرمان، که از سرداران دلیر ایران زمین و حاکم اهواز بود، روزی گذارش به یک شکارگاه می افتد. در آن شکارگاه با یکی از سرداران رشید و شجاع بلوچ، به نام شاه سوار، آشنا می شود که بعداً به علت رنگ پوست آفتاب سوخته اش در ارتش ایران به نام سیاه سوار معروف می شود. در آن شکارگاه که مسابقه اسب دوانی، بین سیاه سوار و هرمان برگزار می گردد، سیاه سوار، چابکی و نیرومندی قابل وصفی از خود نشان می دهد، تا جایی که این موضوع در دربار یزدگرد، مطرح می شود. در «شاهنامه» سروده حبيب الله نوبخت نیز به این موضوع اشاره شده است:

چنان شد که روزی به نزدیک شاه
شگفتی بسی گفته شد از سیاه
که در جنگ دارد دل شیر و ببر
به نیرو در آرد دمار از اجبر
چو شمشیر خود برکشد از نیام
نماند پلنگ دمان راکنام
به تنها کند کار یک لشگری
هنرهای او را سرزد دفتری

خلاصه اینکه سیاه سوار با سفارش هرمان، به عنوان فرمانده لشکر ساسانی به استخدام پادشاه درمی آید و در جنگهای مختلف شجاعتهای زیادی، از خود نشان می دهد.

البته آنچه که امروز در این منطقه می شنویم، با موسیقی اصیل بلوچی تفاوتهایی هم دارد که بدون دلیل نیست. یکی از آن دلایل، دوری و فاصله زیاد بلوچستان از پایتخت کشور و عدم توجه رژیمهای گذشته به این سرزمین فقیر و عقب افتاده بوده است. دلیل دیگر، همجواری این منطقه با بلوچستان، پاکستان و نحت نفوذ قرار گرفتن موسیقی بلوچی پاکستان، با موسیقی روز هند و پاکستان.

به طور کلی این خطه از خاک سرزمین ما، از زمانهای قدیم با هندوستان، روابط تجاری فرهنگی داشته است. نفوذ فرهنگ هندی، بازم به دلیل دوری از مرکز و عدم توجه دولتهای مرکزی ایران، در سبکهای موسیقی روز وجود داشته و دارد. یا ریشه یابی این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، به عللی دست می یابیم که پا در مسائل جغرافیایی و تاریخی دارد. اگر از دوره های کوتاهی مقل دوران حکومت سکاها که سیستان و این منطقه در قرن دوم پیش از میلاد، مرکز فرهنگی ایران زمین بوده، بگذریم، به طور کلی، باید گفت فقدان راههای ارتباطی و عدم وجود وسایل ارتباط جمعی بین این منطقه و داخل ایران، موجب شده است، این منطقه پیش از آنچه که زیر نفوذ تمدن و فرهنگ داخلی ایران قرار بگیرد، با جلوه های مادی و معنوی فرهنگ هندوستان، از جمله موسیقی هندی مواجه باشد.

با وجود اینکه مردان بلوچ، سخت متمصب هستند، مع هذا، نوازندگان را جزو محارم به شمار می آورند و به آنها

اجازه می دهند در مجالس خصوصی که زنان نیز در آن شرکت دارند، آمد و شد داشته باشند. زنان بلوچ، در نوازندگی سهمی ندارند و فقط آواز و ترانه می خوانند و خواندنشان هم اغلب، به طور دسته جمعی و پشت پرده است و در جایی که صدای زنان به گوش مردان نامحرم نرسد. به تدرت پیدا می شود زنی که کار و کاسبی اش خوانندگی در مجالس عروسی، تولد و ختنه سوران و مراسم دیگر شادمانی باشد. آلات و ادوات موسیقی که بلوچ روح ناآرام و احساس پرمایه اش را با آن به نوا درمی آورد و از اصالت بلوچی برخوردارند، عبارتند از: تنبورک، سه تار، قلم، یعنی نی پنج بند و هفت بند، کوزه، سرنا، دهل معمولی، دهل کوچک (که صدای بمی دارد)، دیمبک، دهل کوچک و خوش نوا و رباب یا هیجده تار.

سازهای دیگری مثل بئنچو، با تغییرات فوق العاده زیادی که در شکل و ماهیت آن داده شده، به صورت یکی از سازهای محلی استان سند پاکستان درآمده. هشتاد درصد از ساکنان سند، از طوایف مختلف بلوچ هستند و بزرگترین و معروفترین نوازنده آن، هنرمند نابغه، مرحوم استاد لاوربرجی است، که اصالتاً از بلوچ های دشتیاری بلوچستان ایران بود. همچنین ساز دونگی (که نام اصلی آن در پاکستان و به خصوص در استان سند چیز دیگری است)، شامل دو عدد نی تر و ماده است و بزرگترین استادان آن که شهرت جهانی داشتند، از سیره جمالی طایفه بلوچ و به نام مصری خان جمالی و خبیرخان جمالی بودند. این هر دو آلت موسیقی، یعنی بئنچو و دونگی، چنان در سازهای متداول محلی منطقه بلوچستان، درهم آمیخته که به صورت سازهای اساسی بلوچی درآمده اند. حفظ بعضی سنن قومی که با موسیقی توأم است، مثل سپاک، شبتاگی، لیلو، صوت، لیکو، لالو،... و غیره، موجب شده در این منطقه دورافتاده و عقب مانده میهن عزیز ما، نمونه هایی از موسیقی اصیل بلوچی برجای بماند. به علاوه، در گوشه و کنار بلوچستان، خوانندگان و نوازندگان را هم می توان یافت که به موسیقی سنتی خود وفادار مانده اند. خوانندگان و نوازندگان که این حرفه را از نیاکان خود، نسل به نسل، به ارث برده اند، پهلوان می نامند، پهلوان، ترکیبی است از دو کلمه «پهلو» و «وان». که «پهلو»، از ریشه زبان پهلوی مشتق است و به معنی شجاع، دلاور و توانا و «وان» به معنی خواننده است. وانگ به زبان بلوچی، همان معنای خواندن در فارسی را می دهد. بنابراین، پهلوان، یعنی ارائه دهنده شجاعتها و دلاوریها.

در اینجا جا دارد که به چند روش از موسیقی اصیل بلوچی، که امروزه در بلوچستان رواج دارد به طور اختصار اشاره کنم: سپید؛ که همان ستایش و تمجید را معنی می دهد، ترانه هایی است که از بدو تولد نوزاد، تا چهارده شب که زانو برای شستن سر و جان خود آماده می شود، فقط

به وسیله زنان و به صورت دسته جمعی خوانده می شود و منظور از آن، سرگرم کردن زائوست که بتواند دردهای زایمان را از یاد ببرد. در این روش، بیشتر از خدا، رسول (ص) و بزرگان دین و مذهب ستایش به عمل می آید و صحت و سلامت زائو و نوزاد آرزو می شود. و زید؛ نیز معنی وصف را می دهد و ترانه هایی را می گویند که زنها به طور دسته جمعی و یا گاهی به وسیله یکی از زنها خوانده می شود و زندهای دیگر، پاسخ آن را تکرار می کنند. این نوع ترانه ها که، تا چهارده شب، در مجلس زائو ادامه دارد، از خدا و رسول به خاطر بخشندگی فرزند، ستایش به عمل می آید. شبتاگی؛ در بلوچستان، رسم بر این است که وقتی فرزندی به دنیا می آید، خویشاوندان، همسایگان و دوستان زائو، در ساعات شب و گاهی در طول شب، در زایشگاه زائو و نوزاد، گرد می آیند و برای صحت و سلامت این دو، و عرض تبریک و تهنیت به منسوبانشان، اشعاری را همراه با آواز و دهل و دایره، آن هم با صدای ملایم می خوانند. به این شعرها و آوازه ها شبتاگی می گویند. شبتاگی به معنی شب بیداری است. شبتاگی، اکثرأ شامل ستایش خداوند و رسول خدا (ص) و صحابه گرامی و بزرگان دین است و در آن، به زائو و پدر زائو، ابراز تهنیت شده و صحت و سلامتی و آینده درخشانی برای نوزاد، مستلث می گردد. در این موقع رسماً به گوش نوزاد، اذان می خوانند و این، نشان مسلمان بودن نوزاد، به حساب می آید. مراسم شبتاگی موجب می شود که زائو تألمات ناشی از زایمان را فراموش کند و از لحاظ روحی و جسمانی تقویت شود. علاوه بر این، نزد زنان بلوچ این توهم وجود دارد که ارواح پلید، در اطراف زائو و نوزادش کمین می کنند و دشمنان و بدخواهان، قادرند که با سحر و جادو و طلسم و دعا، به زائو و نوزادش آسیب برسانند و بالاخره، ممکن است «جاتوگ»، دل و جگر نوزاد را بخورد و بجود. جاتوگ، روح زن پلید و مکّار و بدطیتی است که در آرزوی نوزاد خود که در دوران حاملگی، از دنیا رفته است، می سوزد و به نوزاد دیگران، حسودی می کند و آنها را زیان می رساند. زندهای بلوچ معتقدند که روح پلید جاتوگ، در اختفا، دل و جگر نوزادان را خام می خورد و از آن تغذیه می کند و به همین دلیل، زائو و نوزادش، نباید حداقل تا سه روز و سه شب، تنها بمانند و به همین خاطر، بالای سر زائو و نوزاد، قرآن می گذارند.

مراسم شبتاگی، می تواند بنابه قدرت مالی خانواده، از شش تا چهارده شب و گاهی تا چهل شب نیز متوالیاً برگزار شود. لالوشنگانی؛ لولا، یکی از انواع ترانه هایی است که در مواقع شادمانی و به خصوص، عروسی ها خوانده می شود و مفاهیم متعددی دارد. اما لالوشنگانی، مخصوص شب ششم تولد نوزاد است که در آن، علاوه بر ستایش و نیایش و تشکر از بارگاه خداوند بزرگ و توانا، رسول خدا، صحابه گرامی و بزرگان دین برای نوزاد و آینده اش آرزوهایی

می کنند. مثلاً اگر نوزاد پسر باشد، برای او جوانمردی، خوش قولی، شمشیرزنی، شجاعت، راستی، پناهنده پذیری، سخاوت، مهمان نوازی، دینداری، فرمانبری از بزرگان و از این قبیل صفات مردانگی که میراث فرهنگی قوم بلوچ است، می خواهند و اگر نوزاد دختر باشد، برای او عفت، وفاداری، خانه داری، راستگویی، مهمان نوازی، عشق به همسر، محبت به برادران و خواهران و پای بندی به فرهنگ و رسوم بلوچی، آرزو می کنند. مراسم نامگذاری نوزاد، و مراسم ختنه سوران نیز اغلب، در شب ششم تولد انجام می پذیرد و در آن شب، با خوراکی، عطر و روغن، از زنان شرکت کننده پذیرایی می کنند.

لی لویالولی، در حقیقت همان لالایی است که مادر برای خواباندن طفل خود می خواند. زئیرک: بلوچ، غمگین ترین احساسش را اعم از غم هجران و درد غربت و شکوه از معشوقه و شکایت از روزگار را در قالب نغمه های سوزناکی می نوازد که زئیرک و در بعضی جاها زئیریک نامیده می شود و تنها بانئ، که آن را قلم یا نل، نیز می گویند و این روزها با بشنجو، نواخته می شود. زئیرک، نغمه های کشیده و بدون ضربی است که مثل یک غمباد با اندک اختلافی مرتباً تکرار می شود، زئیرک، انواع و اقسام متعددی دارد که معروفترین و متداول ترین آنها، اشرف در زئیرک، جنوزامی زئیرک، زامرانی زئیرک ... و غیره نام دارند. وقتی زئیرک را می شنویم، احساس می کنیم در ساحلی از اندوه نشسته ایم و تکرارهای غم انگیزی، یا قیچک، همچون امواج دریا، یکی پس از دیگری ابتدا به خروش می آید و سپس در ساحل، به آرامش می نشیند ... فریادی می کشد و نغمه های آن تا سرحد امکان، اوج می گیرد و پس از اوج، به حسیض می آید و به خاموشی می گراید. پس از سکوت کوتاهی، مجدداً فریاد سر می دهد و همان نشیب و فراز، عیناً تکرار می شود. زئیرک با ساز و بدون ساز، به هر دو نحو اجرا می گردد. زئیرک، آوازی است که در فراق بستگان نزدیک، مثل پدر، مادر، برادر، خواهر، دختر، پسر، یا همسر و همچنین دوست و معشوق و حتی در دوری از وطن، ارانه می گردد. مفهوم زئیرک از واژه زهیر مشتق است. طبق نوشته لغت نامه دهخدا، (شماره مسلسل ۵۳، صفحه ۵۸۰، چاپ تهران، خرداد سال ۱۳۳۹ خورشیدی)، زهیر معنی یاد، دلشنگی و آرزوی دیدار توأم با اندوه را داراست. زهیر، همچنین به معنای غمناک و دلگیر نیز آمده است. زئیرک در بدو امر، فقط به وسیله زنان، حین کارهای روزمره خوانده می شده است، به خصوص زمانی که تعدادی از زنها، برای آرد کردن گندم، دورآسیابهای سنگی جمع می شدند. در آن موقع، ارانه آواز متناوب بین دو گروه از زنها، عرض می شده است. این نحوه اجرا، دیگر امروز متداول نیست. فعلاً زئیرک، به وسیله خوانندگان مرد و همراهی نی و قیچک و بانندو، اجرا می شود.